



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۶/۱۴



محمد داود مومند

تبصره اجمالی بر کتاب جدید داکتر رحمت ربی زیرکیار

قسمت اول

چند روز قبل دوست دیرینم داکتر رحمت ربی زیرکیار کتاب جدید خود را تحت عنوان «د ناپوهی تیاری او د پر مختگ دیوی د افغانی کلتور په چوکاټ کی له عبد الرحمن خانه تر اشرف غنی احمد زی له ۱۸۸۰ نه تر ۲۰۱۵» برایم ارسال نمود. این کتاب نهایت قطور، در ۸۲۳ صفحه جمع آوری شده است که مطالب جمع آوری شده مشتمل بر هفتصد و نود و یک عنوان می باشد، این کتاب در حقیقت مجموعه انتخابات داکتر زیرکیار است که با ضم نظریات و مقاله های خود، آنرا به شکل گلچین دسته بندی نموده است، ولی متأسفانه این گلدسته نامکمل و در مواردی نادرست به نظر می رسد که مصنف محترم حد اقل در موارد ذیل از بی توجهی کار گرفته است:

یک: کتاب در مورد مبارزات سیاسی و ثقافتی یک افغان بزرگ ماوراء خط تحمیلی دیورند یعنی شهید اخکزی بابا «عبدالصمد خان» که بعد از جناب خان عبدالغفار خان مقام دوم را در تاریخ نیم قاره هندوستان دارد، خاموش بنظر میرسد.

دو: کتاب حاوی یکی دو مقاله است که ارزش چاپ کردن را ندارد، ولی در مورد فعالیت مطبوعاتی آیینۀ افغانستان که بیشتر از سی سال به حیث یک سنگر مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی کشور و ملت افغان و نشرات زهرآگین شان مانند «اخبار کاروان و امید» بود، کاملاً بی تفاوت به نظر می رسد.

سه: اعطاء خطاب پوهاندی به آقای اعظم سیستانی، در حالیکه آقای سیستانی تحصیلات عالیترا از لیسانس ندارد و غالباً در مکتب نادریه معلم بود.

چهار: اعطاء خطاب جنرالی به غازی یار محمد خان، در حالی که موصوف جنرال نبود، که بعداً در زمینه، به ارتباط نوشته آقای سیستانی در مورد القاب جنرال و کلنل (دگروال) در دریچه افغان جرمن، مطالبی به عرض خواهد رسید.

پنج: مغشوشیت در مورد خطاب، اتاترک که معنی «پدر ملت ترک را می دهد» با نام عطا ترک.

این کتاب که به تعداد هزار جلد و به مصرف مالی بازماندگان جرنیل «یار محمد خان وزیری» در افغانستان به طبع رسیده است، مدعی اند که نشر این کتاب در وطن ممنوع قرار داده شده است که متأسفانه من دلیل آن را نفهمیدم، زیرا من به مطلب یا مطالبی درین کتاب برخورد نکرده ام که نمایانگر همچو ضرورتی باشد. امیدوارم ذواتی که این کتاب را مورد نقد قرار خواهند داد، رمز همچو دلیل را بر ما برملاء سازند.

طوریکه از عنوان این نوشته بر می آید، هدف من نقد این کتاب نیست که به آن نام تقریظ بگذارم، زیرا از یکطرف صلاحیت علمی آن را ندارم و از جانبی هم مطالعه همچو کتاب قطور و به ذهن سپردن مطالب و گرفتن یادداشت

های مورد نظر درین سن و سال و اجبار اکتساب نفقه، برایم کار دشواری است، لذا با یک مرور گذرا بر مطالبی که تا یک اندازه برایم جالب بود، با همچو یک تبصره مختصر که ممکن نارسا باشد خود را متسلی می سازم، امیدوارم دوست گرانقدر و دیرینم دکتر رحمت ربی زیرکیار به حیث یک آدم تحصیل کرده از همچو تساهل و نارسایی ها مشتعل نگردند و با معرفت علمی خود مرا عفو نمایند. اهداء کتاب به ذوات جلیل القدر تاریخ معاصر افغانستان صورت پذیرفته است:

خوشحال بابا، رحمن بابا، میرویس نیکه، احمد شاه بابا، فخر افغان عبدالغفار خان، شهید صمد خان اخکزی، خان محمد ایوب خان اخکزی و پښتون بابا محمد گل مومند.

کتاب با نوشته محقق، حبیب الله خان رفیع که در حقیقت یک نگاه بسیار گذرا از تاریخ معاصر کشور است آغاز یافته است، که در نوشته مذکور دو پاراگراف برایم جالبتر بود و آن را ذیلاً کود نموده به عرض می رسانم:

«سپه سالار محمد نادر خان له اروپا نه هیواد ته راغی او د خپلو ورونو او ملگرو سره یی د سقاو د زوی سره جگړه پیل کړه چی د ۱۳۰۸ د میزان په میاشت کابل ته راننوت او د سقاو زوی د میزان په درویشتم له کابل و تښتید او هیواد نجات وموند». پاراگراف فوق به صراحت نشان می دهد که نجات افغانستان بدون زعامت و قیادت یک شخصیت ورزیده و منتفذ، یک جنرال کار آزموده و مجرب و یک سیاستمدار دور اندیش و به روحیات و معنویات ملت آشنا یعنی غازی محمد نادر خان شهید، محال بود، البته فداکاری های برادران و همکاران و سران قومی و بخصوص قربانی مردم و هموطنانی که درین راه، جام شهادت نوشیدند، نقش تعیین کننده داشت، لذا محتوای پاراگراف فوق با محتویات مضمون بی موازنه محترم دکتر رحمت ربی زیرکیار تحت عنوان «توری به لالا وهی» منتشره افغان جرمن در تناقض بنیادی قرار دارد.

محقق حبیب الله خان رفیع در یک پاراگراف دیگر ادامه می دهد: «په کال دیارلس سوه دوه پنځوس سردار محمد داؤد خان چی د نوی اساسی قانون له مخی له هر ډول سیاسی او اداري څوکی نه محروم شوی ؤ، د کودتا لاره خوبه کړه او د چپی گوندونو د غړیو به ملتیا یی سپینه کودتا وکړه او واک یی تر لاسه کړ».

محقق رفیع به صراحت می نویسد که سردار، کودتا را به همکاری اعضاء احزاب چپی به موفقیت رسانید و این درست همان مطلبی است که دانشمند محترم دکتر صاحب سید عبدالله کاظم آن را یک سازش تاکتیکی و یک تفاهم موقتی با ایادی بی خدایان کرملین قلمداد می کند، اما باز هم متکی به فرموده دکتر صاحب کاظم، چون سردار در ساحه اجتماعی معتقد به ایدیالوژی سوسیالیزم بود، «مراجعه شود به مضمون دکتر صاحب کاظم در مورد سوسیالیزم داؤد خان و سوسیالیزم شهید میوندوال»، به عقیده نگارنده این سطور دلیل بنیادی سازش سردار، با اعضاء خلق و پرچم و عناصر مخفی وابسته به شوروی بوده، و هم چنان اعتماد بزرگش به دوستی عنعنوی دولت اتحاد شوروی، عامل قوام دهنده همچو سازش شمرده می شود؛ چنانکه تاریخ شاهد است تکوین شخصیت سیاسی سردار در دوره صدارتش، در ساحه ملی و جهانی مرهون همچو روابط و مساعدت های اقتصادی و حمایت سیاسی اتحاد شوروی «منجمله داعیه پشتونستان» بود، چنانکه بعداً در دوره جمهوریت کودتایی خود، نامبرده شوروی را دوست بزرگ خطاب نمود.

ببرک کارمل نیز مانند داکتر محمد حسن شرق که گرداننده اصلی کودتای سرطان بود و در کلوب ملی داؤد خان اشتراک داشت و من شخصاً یکی دو بار شاهد شعار های «زنده باد داؤد خان»، ببرک و اناهیتا در روز تجلیل جشن پښتونستان مقابل چهار راهی خیبر رستوران، با تشریف آوری سردار در آنجا بودم.

باری هم در اوایل روز های کودتای سرطان، توریالی برادر کهنتر ببرک که در لیسه حبیبیه هم صنفی من بود در پوهنتون به دفتر من آمد و همینکه چشمش به فوتوی استاد بزرگوارم پوهاند فضل ربی پژواک که به روی میزم قرار داشت خورد، به لهجه آمرانه مرا مخاطب ساخته گفت که: «چرا عکس رهبر را بند نکرده ای؟» در جوابش گفتم: توریالی جان قار «قهر» نشو، تا هنوز عکس رهبر از مدیریت عمومی نشرات بما مواصلت نکرده است.

دلیل اینکه وابستگان احزاب پرچم و خلق و عناصر مخفی اتحاد شوروی، کودتای سردار را پشتیبانی می کردند، همین وابستگی سردار به ایدیالوژی سوسیالیزم و روابط و علایق نزدیک سردار با دولت شوروی از زمان صدارتش بود که عناصر چپ متمایل به شوروی آن کشور را یک کشور صلح دوست می دانست. تقرر عناصر چپی در ارگان های بزرگ دولتی دوره داؤد خانی، یک فرصت طلایی برای بی خدایان پرچم و خلق بود که زمینه را برای مرحله دومی و بعدی کودتا که همانا کودتای ثور بود مساعد سازند «قابل یاد آوری است که هر کودتا ولو از هر جانی که باشد، بلا استثناء در ذات خود مانند اغتشاش بچه سقو، در حقیقت غصب قدرت از راه غیر مشروع تلقی گردیده و منحوس شمرده می شود».

ناگفته نماند با شناخت عمیقی که از شخصیت سیاسی و معنوی سردار دارم، موصوف مانند ببرک و تره کی و دیگران نوکر شوروی نبود و به حیث یک مسلمان و معتقد به وجود خداوند، به ماتریالزم دیالکتیک و تاریخی اعتقاد نداشت، بلکه سردار می خواست موقف سیاسی او در برابر اتحاد شوروی بیشتر شباهت به موقف و استقلال مارشال تیتو در برابر دولت اتحاد شوروی داشته باشد. ولی سردار از یکطرف، از اهلیت، لیاقت و تدبیر سیاسی و هم چنان امکانات عملی تیتو و امثال او بی بهره بود و نتوانست موازنه سیاسی را در زمینه روابط با شوروی و اجیران آشکار و مخفی آن در داخل بدنه دولت، به منصفه تطبیق گذارد که در نتیجه موجب تباهی فامیل نجیبش و البته کشور و مردم افغانستان گردید و از طرفی هم یک دلیل عمده و بسیار اساسی این ناکامی سردار، رشد برق آسای عناصر چپ اجیر اتحاد شوروی و نفوذ روز افزون ایشان در سراسر بدنه دولت بود که برخلاف همکاران دوره صدارت که ایشان را رفقاء ضعیف النفس خطاب نمود، اخیر الذکر را به حیث رفقاء واقعی و قوی النفس رشد داد، که البته به حکم تاریخ مسئولیت نهایی این عملیه بدوش خود سردار قرار می گیرد. به قول شاعر: بر زمینت می زند، نادان دوست.

محترم داکتر ربی زیرکیار در کتاب خود کتنگ اخبار افغان ملت، منتشره سال، ۱۹۶۸ عیسوی را منتشر ساخته که حاوی مضمونی است در مورد جرنیل «یار محمد خان وزیری» به نام مستعار خپلواک، که نویسنده آن مطابق توضیح داکتر زیرکیار، محقق حبیب الله رفیع می باشد، شاغلی رفیع می نویسد:

«دا یو ثابت او منل شوی حقیقت دی چی د افغانستان ملی تاریخ تر اوسه ندی لیکل شوی او کومه کرښه چی چیرته شته هغه هم ضمنی ده»

محقق رفیع، نخست از جبن کار گرفته مضمون خود را در مورد جرنیل «یار محمد خان» به نام مستعار «خپلواک» نشر نموده، که با در نظر داشت آزادی مطبوعات و بیان دوره دهه دیمکراسی، ضرورتی به همچو محافظه کاری

نبود، چنانکه به خاطر دارم در جلسه رأی اعتماد به سردار نور احمد اعتمادی که از طریق رادیو نشر می شد، وکیل ولایت هرات نظام شاهی کشور را «نظام فرسوده» خواند.

ثانیاً نمی دانم که آیا داکتر زیرکیار خودش با این ادعای نادرست و بی موازنه محقق رفیع به ارتباط ادعای فقدان یک تاریخ مکتوبه ملی در کشور، موافقت دارد و یا نه؟ ولی همچو ادعا در حقیقت نه تنها چشم پوشی از زحمات شباروزی مؤرخین صادق کشور و کشیدن خط بطلان به تاریخ های موجود در کشور است، بلکه بدتر اینکه با همچو ادعا، در حقیقت، کشیدن خط بطلان بر هویت ملی کشور نیز می باشد.

اگر دور نرویم و صرف به تاریخ هزار سال اخیر کشور نظر اندازیم، آیا تاریخ غزنویان، غوریان، لودیان، سوریان، سلطنت افغان ها در هندوستان، تاریخ مبارزات حضرت بابزید روشن، خوشحال بابا، میرویس بابا، لوی احمد شاه بابا تا سقوط حکومت سردار داود خان یک تاریخ مکتوبه و پر افتخار ملی نیست و آنچه در زمینه نوشته شده است همه ناقص، دروغ و خلاف واقعیت است؟ آیا محقق رفیع با نوشتن یک مضمون در مورد جرنیل «یار محمد خان وزیری» که بطور تصادفی روی سرک با او آشنا می گردد و نامش در تواریخ معتبر کشور وجود ندارد، برای افغانستان تاریخ واقعاً ملی جدید می سازد؟ این طرز تفکر: خیال است و محال است و جنون!

معجزه امیر عبد الرحمن خان: داکتر رحمت ربی زیرکیار می نویسد که دیپلمات سابقه کشور و مدیر مجله «عقاب آریانا» مرحوم محمد سرور رنا (این قلم مرحوم سرور رنا را به حیث یک ژورنالیست زبردست وقت خود شناخته که با مصاحبه های بسیار صریح و شجیعانه خود با مأمورین عالی رتبه کشور، آن ها را به اصطلاح دست پاچه می ساخت، ولی قرار معلومات داکتر زیرکیار او دیپلمات نیز بوده است) یاد داشتی از امیر عبدالرحمن خان را در وزارت امور خارجه به ارتباط خط دیورند مطالعه نموده بود که در حاشیه آن امیر موصوف به بازماندگان خود جریان موضوع را به زبان خود چنین توضیح می کند: «به خلف من، تا آخرین روزیکه زنده باشم در مورد تعیین حدود سرحدات افغانستان با هند برتانوی یک قدم پیش نمی روم و هم چنین می گذارم و نامه های آن ها را جواب می گویم که جبری و تحمیلی بودن این قرارداد ثابت باشد، امیدوارم فرزندانم که در آینده روی کار می آیند بتواند آنقدر قدرت تهیه کنند که از حق خود دفاع و به قرار داد شایسته حدود افغانستان را تعیین کنند».

امیر عبد الرحمن خان علاوه می دارد: که فکر می کنم در آینده قریب مردم هند و مسلمانان بیدار شده از حق آزادی خود ها دفاع کنند و به احتمال قوی، دو هندوستان به وجود خواهد آمد. هندوستان هند و هندوستان مسلمانان.

هند، مسلمانان با کشور ما هم سرحد و شاید باعث درد سر مردم، وطن و فرزندانم شود».

محمد سرور رنا که این یاد داشت امیر عبدالرحمن خان را مطالعه نمود آن را «معجزه عبد الرحمن خان» نامداد. زمانیکه یاد داشت مذکور را به سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه وقت نشان داد، موصوف نیز بعد از سه مراتبه مطالعه کردن آن را، معجزه امیر عبد الرحمن خان دانست.

من درین ارتباط، اصطلاح پښتون تباران کشور را مصداق کلام می دانم که می گویند که: «که عبدالرحمن خان ولی نه وه، خالی هم هم نه وه».

ختم قسمت اول

ادامه دارد